

بررسی وضعیت ممیزه‌های اجتماعی و سیاسی و ارتباط آن با جایگاه تفکر و فلسفه

در دوره‌ی قاجار

علی زارع^۱

چکیده

دوره‌ی قاجار دوره‌ای بسیار مهم در تاریخ ایران، به‌ویژه از بعد فرهنگی و فکری، محسوب می‌شود. یکی از قله‌های پیشرفت فرهنگی یک جامعه وجود تکاپوی فکری و به‌ویژه فلسفی در آن جامعه است و وضعیت آن با ابعاد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه در ارتباط است. پرسش پژوهش حاضر این است که چه ارتباطی بین وضعیت اجتماعی چون نیازهای اساسی، تعلیم و تربیت و بهداشت و تفکر و فلسفه ورزی می‌تواند وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد تا زمانی که پایه‌های هرم نیازهای انسانی در یک جامعه تأمین نشود، جایی برای پرداختن به رأس هرم انسانی یعنی تفکر و فلسفه ورزی وجود نخواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: قاجار، اجتماع، تفکر، فلسفه.

^۱ کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی.

مقدمه

دوره‌ی قاجار به دلایل عدیده‌ای از جمله ارتباط گسترده با اروپا، در تاریخ ایران بسیار مهم است. ارتباط فکری و فرهنگی اندیشمندان ایرانی با اروپا و آشنایی کلی آنان با دستگاه‌های فلسفی اروپا، از جمله نظریه‌ها در باب فلسفه‌ی سیاسی و انتقال این افکار در قالب کتاب‌ها و نوشته‌های گوناگون به اجتماع، می‌توانست سبب آگاهی هر چه بیشتر مردم از حقوق خود و ایجاد زمینه برای هم‌فکری و حتی نظریه‌پردازی گردد.

بررسی منابع این دوره از حلقه‌ی گم‌شده‌ای به نام اجتماع و ویژگی‌های آن خبر داد. از این‌رو نگارنده به گزارش‌های سفرنامه نویسان و نماینده‌های فرهنگی و سیاسی و ... اروپایی در ایران روی آورد. در نوشته‌های این سفرنامه نویس‌ها می‌توان از ساخت اجتماع و گروه‌های مختلف موجود در جامعه و ویژگی‌های ظاهری و رفتاری آن‌ها، چگونگی تعامل این گروه‌ها باهم، به‌ویژه با حکومت، میزان آگاهی آن‌ها از حقوق خود و جهان اطراف و چگونگی دید مردم نسبت به جهان گرفته تا میزان بهداشت در جامعه، آرایش و زیبایی شهرها، چگونگی شیوع بیماری‌ها، سبک آموزشی و مواد درسی تدریس در ایران و ... آگاهی یافت.

پرسش این پژوهش این است که چه ارتباطی می‌تواند بین وضعیت ساختار اجتماعی و سیاسی همچون بهداشت، آموزش و تربیت، وضعیت فرهنگی، ساختار سیاسی و تفکر به‌طور عام و تفکر خلاقانه به‌طور خاص، وجود داشته باشد.

فرض پژوهش این است که در باب تفکر خلاقانه و نوآورانه در این دوره ضعف‌های اساسی وجود دارد. برای آگاهی یافتن از دلایل ضعف تفکر و نظریه‌پردازی در این دوره، باید نخست از ساخت حکومت آگاهی پیدا کرد. ماهیت و نوع حکومت در ظهور یا عدم ظهور تفکر خلاقانه بسیار مؤثر است.

ماهیت سیاست در دوره‌ی قاجار

از نظر کلی حکومت ایران در دوره‌ی قاجاریه یک رژیم استبدادی بود که بر طبق سلسله‌مراتب قدرت از بالا به پایین و به شکل هرم ترسیم می‌شد. مشخصه‌ی مهم این وضعیت سیاسی آن بود که هرچند در ظاهر قدرت در رأس هرم متمرکز بود، اما در سطح ایالات نیز همین قدرت به‌طور کامل (اما محدود به منطقه‌ی جغرافیایی) به حاکم یا تعدادی از عناصر منتفذ محلی می‌شد. ویکتور برار می‌نویسد: «... ایران نه یک دولت است، نه یک ملت، بلکه ترکیبی است شگفت‌انگیز از هرج و مرج و خودسری فئودالی و مقررات و اصول مالی متمرکز، آمیزه‌ای ناپایدار از قبایل و عشیره‌ی خانه‌به‌دوش و کشاورزانی که به‌زحمت روی زمینی مستقر شده‌اند. از ملوک الطوایفی و به قول مردم محلی، اتحادیه‌ای بر مبنای سلطنت مطلقه و یا به عبارت صحیح‌تر، جماعت پیروان و رمه سلطان». یکی از مورخان ایرانی می‌نویسد:

«در چند سال قبل به ناصرالدین‌شاه راپورت دادند، که شب‌ها جمعی در محل سنگلج در یک‌خانه اجتماع کرده و در امر مملکت و اصلاح آن مذاکره می‌نمایند. پادشاه جمعی را فرستاد، شش، هفت نفر از اصلاح خواهان را که دوره‌م نشسته بودند، مأخوذ و شبانه آن‌ها را به حضور پادشاه بردند. چاهی در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن می‌ریختند و یا برای همین جور کارها مهیا بود. سنگ‌سر آن را برداشته، مأخوذین را در آن چاه انداختند، آن وقت خود پادشاه تفنگ را به دست گرفته، متجاوز از سی فشنگ از پی آن فرستاد که به اعتقاد خود زودتر آنان را به اسفل السافلین رساند و حاضران را هرکدام یک اشرفی جایزه داد» (باقری، ۱۳۷۱: ۱۳-۱۵).

با نگاهی گذرا به تاریخ سیاسی ایران، می‌بینیم که کسانی که در این سرزمین حکومت کردند، مستبدینی بودند که مشروعیتشان نه ناشی از خردشان، بلکه ناشی از قدرتشان بود. همه‌ی حقوق مردم در انحصار دولت‌ها بود و همه‌ی وظایف نیز بر عهده‌ی دولت قرار داشت. به عبارت ساده‌تر، رابطه‌ی میان صاحبان قدرت و توده‌ی مردم رابطه‌ی یک‌جانبه‌ای بود (و

چه بسا هنوز هم هست) که از یک سو دستورات صادر می‌شد و در سوی دیگر توده‌ها مجبور به اطاعت بودند. در چنین شرایطی، و به دلیل نبود آزادی، عقل اجازه‌ی خرد ورزیدن را به دست نمی‌آورد، و از این رو، فضایی برای شرکت در فرآیند دیالوگ به وجود نمی‌آمد. اطاعت در چنین شرایطی نه بر اساس احساس وظیفه (که همان کاربرد عقل در قلمرو خاص است) و نه بر اساس قبول مشروعیت حکومت است. چنین اطاعتی ثمره‌ی ترس است، و چون مردم حق ندارند، احساس وظیفه‌ای نیز در برابر دولت نمی‌کنند. طبیعی است در چنین شرایطی که هیچ‌گونه پیشرفتی، چه در بُعد مادی (صنعت و تکنولوژی) و چه در بُعد غیرمادی (اندیشه)، صورت نمی‌گیرد. عقل در انحصار قدرت‌های سیاسی قرار می‌گیرد و توده‌های مردم (چه در قلمرو خاص و چه در قلمرو عام) مجبور به اطاعت هستند. این بدان معنا نیست که توده‌ها عقل خود را به کار نمی‌گیرند، بلکه بدین معناست که کاربرد عقل آن‌ها نه در راستای نوآوری و خلاقیت، بلکه در راستای حفظ بقا و رهایی خود از قدرت تحمیل شده از سوی صاحبان قدرت به کار می‌رود (عضدانلو، ۱۳۹۱: ۲۳۷).

ماهیت حکومت بر تمامی ابعاد جامعه، به‌ویژه بُعد فکری، اثرگذار است. در حکومت سلطانی و شاه محور که سخن شاه در هر باب، نوعی قانون محسوب می‌شود، تفکر خلاق و نوآورانه به‌هیچ‌وجه جایگاهی نخواهد داشت. در دوره‌ی قاجار، نمونه‌هایی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی وجود داشتند که افکار اصلاح‌گرا و نوآورانه‌ی آن‌ها به‌هیچ‌وجه باب میل حکومت نبود و حتی سبب تبعید آنان نیز می‌گردید.

خرافات در عصر قاجار

موضع دیگری که می‌تواند در جریان تفکر مؤثر باشد، موضع فرهنگی یک جامعه است. از اساس در جوامع خرافات محور، عنصر تفکر و خردورزی جایگاهی بسیار محدود دارد. بررسی فرهنگ رایج در دوره‌ی قاجار، نشان از یک جامعه‌ی به‌شدت

بیمار از این بعد دارد و این خود عامل دیگری برای رکود تفکر در این دوره است. برخی از روشنفکران این دوره اعتراض خود را این‌گونه بیان می‌داشتند:

«دوست گرامی من، هرگاه بخواهم شرح خرافات ملل و ادیان عالم را دهم، هشت هزار سال مدت و ده میلیون خرافات نویسنده کفایت نمی‌کند. چنانچه الان ده هزار کتاب خرافات ملی تنها در ایران نوشته شده است و کنون دو میلیون کتاب مزخرف بیشتر در آن موجود است و تمامی این عقاید و کتب از جهالت و تعصب تولید می‌شود و در هر ملتی و قومی که جاهل‌ترند اعتقادات باطل و مزخرفات لا‌طائل بی‌حاصل بلکه مضر بیشتر یافت می‌شود و این اساس از زمان وحشیگری بوده و تخم تمام این هذیان‌ها از نادانی در هر ملتی کاشته شده است و هر چه آن ملت به عالم مدنیت پا نهاده رو به ترقی بالا رفت، درخت‌های خرافات و اساس‌های جهالت روبه‌زوال و انهدام نهاده» (کرمانی، ۱۳۷۹: ۲۲۰).

خرافات محوری نه‌تنها در جامعه، بلکه به میزانی شدیدتر در میان اعضای رسمی حکومت چون خود شخص شاه نیز وجود داشت. به این نمونه توجه کنید:

«ببری خان نام گربه‌ای بود ماده و آلاپلنگ که شاه او را دوست می‌داشته است. در آن اوان شاه را تبی سخت عارض شده روزی چند در بستر بیماری و ناتوانی می‌خوابید. از قضا گربه‌ی مزبور بچه می‌آورد و روز بعد به اقتضای طبیعت خود به تغییر مکان آن‌ها می‌پردازد. هنگامی که یکی از بچه‌ها را به دندان گرفته و از کنار بستر می‌گذشته، زبیده خانم ملقب به امینه اقدس وارد اتاق شده، در را که گربه از همان به درون آمده بود از پشت خود می‌بندد. گربه همین‌که راه خروج را مسدود می‌بیند، چند دور به دور بستر می‌گردد و چون راه بیرون رفتن نمی‌یابد، پایین پای شاه سرگردان می‌ایستد. زبیده خانم از مشاهده‌ی

این حال رو به شاه نموده می‌گوید: قربان امشب عرق خواهید کرد. تصادفاً همان شب تب شاه قطع می‌شود و پس‌ازاین واقعه ببری خان مقام خاصی پیدا کرده و دارای تشک اطلس و پرستار مخصوص می‌شود» (معیرالمالک، بی تا: ۱۵۸).

نمونه‌ی دیگر را درباره‌ی فرزندان خاندان سلطنتی مشاهده نمایید:

«شیخ احمد احسایی مقروض شده بود. محمدعلی میرزا (پسر بزرگ‌تر فتحعلی شاه) به شیخ گفت که یک باب بهشت را به من بفروش من هزار تومان به تو می‌دهم که به قروض خود داده باشی، شیخ یک باب بهشت را به او فروخت و به خط خود وثیقه نوشته و آن را به خاتم خویش مختوم ساخته به شاهزاده داد و هزار تومان از او گرفته قرض خود را پرداخت» (راوندی، ۱۳۸۲: ۹/۴۶۲).

و هم‌چنین نمونه‌ای دیگر:

«منتظم الحکما از دوستان من حکایت کرد که روزی به اتفاق ظهیرالدوله مرشد به دیدن سید رفتیم وارد شدیم، نشستیم، ابدلاً اعتنا و خوش باشی نکرد. متوجه زنی بود که آمده بود آقا جنش را بگیرند، تا چند نوبت دست در سینه‌ی آن زن کرد و گفت جن تو خیلی حرامزاده است، در می‌رود و مقرر تجدید می‌کرد تا آخر جن را از بغل آن زن گرفت در شیشه‌ای کرد، درش را محکم بست، آن زن که پای درگاه ایستاده بود یک اشرفی روی آستانه گذارد و رفت. آنگاه آقا رو به ما کرد، برخاست تواضع کرد خادمی را خواند و سفارش شربت و شیرینی داد، ظهیرالدوله گفت این دیگر چه بازی است، گفت این مردم جن دارند بعضی را شما می‌گیرید بعضی را هم من، پس بگذارم همه‌ی جن‌ها را شما بگیرید. پس از انقلاب فرانسه جنی هم سیاسی بر جن‌های عادی افزوده شده است و به‌اندازه‌ای سروصدا بلند کرده است

که ملل عالم لحظه‌ای از تشنج فراغت ندارند و هرروز غوغایی برپا است، جن‌های عادی به طبایع حمله‌ای اختصاص داشت، جن آزادی گریبان زن و مرد را گرفته است، از شش طرف می‌کشد» (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۱: ۸۸).

غیرازاین موارد، شواهد فراوان دیگری وجود دارد که حاکی از کاربرد خرافات و طلسم‌ها در امور روانی و پزشکی نیز هست و این امر کار را بر پزشکی علمی سخت و دشوار می‌نمود. رمالی و طلسم نویسی از مشاغل پررونق دوره‌ی قاجار بود و رمالان تقریباً در همه‌جا دیده می‌شدند (رحمانیان و حاتمی، ۱۳۹۱: ۲۹).

اجتماع و بهداشت عصر قاجار

نیازهای انسان را می‌توان به‌صورت یک هرم نشان داد. نیاز نخست در این هرم نیازهای اساسی چون خوراک، پوشاک و مسکن است و مرحله‌ی دوم در این هرم، نیازهای بهداشتی است. تا زمانی که افراد نتوانند این نیاز را تأمین کنند، توانایی پرداختن به نیازهای بالاتر را نخواهند داشت. در ادامه گزارش‌هایی از نمای اجتماع چون وضعیت زنان و مردان، مسکن، تغذیه، امکانات شهری بهداشت، میزان بیماری‌ها و ... در این عصر خواهد آمد.

زندگی چه از حیث مخارج و چه از حیث لوازم سنگین و پرحاشیه شده است. قیمت نان دو برابر ده سال قبل شده و به یک من پانزده شاهی ترقی کرده است. باینکه موجب نوکر را به بیست‌وپنج قران ترقی داده‌اند، این صنف مرفه نیست و آقاهای بانصاف مجبورند کمک‌هایی به آن‌ها بکنند. نوکر زیاد نگاه‌داشتن هم دارد از رسم می‌افتد (مستوفی، ۱۳۶۰: ۵۰۹/۱).

زندگی مردم تنگدست، به‌خصوص دهقانان و رعایا در آن کلبه‌های خشت و گلی خالی از هر تنوع و جاذبه است. چون اینان نمی‌توانند عملاً و واقعاً به زندگی خود

بهبود بخشند، می‌کوشند که آن را در عالم خیال به صورت دلخواه درآورند. این توهم و خیال هم چیزی است که با توسل به مخدر فراهم می‌آید. بدیهی است که در کنار این مردم گروه دیگری نیز هستند که برای دست‌یابی به لذت بیشتر و بیشتر به مخدر پناه می‌برند (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۸۹).

در دوره‌ی قاجاریه تعداد بسیاری از مردم ایران به کشیدن تریاک یا قلیان و سیگار معتاد شده بودند، از آنجاکه انگلیسی‌ها در ایران برای خرید تریاک و کشت خشخاش فعالیت زیادی از خود نشان می‌دادند، از این‌رو در بسیاری از مناطق ایران مردم به کشت توتون و خشخاش پرداخته و علاوه بر تولید مواد مخدر، خود نیز به استعمال آن مشغول بودند، مسئله‌ی دیگری که بود این‌که اکثر مردم به واسطه‌ی نبودن پزشک و یا عدم اطلاع از مسائل بهداشتی از تریاک به‌عنوان داروی ضد درد و ضد سم استفاده کرده، بنابراین بعد از مدتی آن‌ها هم که علاقه‌ای به اعتیاد نداشتند قدم در این راه می‌گذارند (باقری، ۱۳۷۱: ۲۹۱).

«رو به روی دروازه‌ی باغ ما درویش وارسته‌ای زندگی می‌کرد. او هم پادشاهی بود - در قلمرو فقر - و در آن گوشه‌ی بیابان حکومت بلامنزعی داشت. صدقه‌های مؤمنان را به‌عنوان خراج می‌گرفت، سقف کاخش از شاخه‌های درختان بود، چهار تیر لخت پایه‌های تختش بودند، و سنگ‌های بیابان جواهر تاجش. روزهایش به طریقی می‌گذشت که تفاوت چندانی با برادر و همسایه‌ی تاجدارش نداشت، در سراسر آن تابستان طولانی سنگ‌های اطراف را جمع‌آوری کرده و در توده‌های منظمی چیده بود. ریاضت بیهوده‌اش تقریباً تمام شده بود، و اکنون آخرین دست را بر کاری می‌کشید که ویرانی آن به‌وسیله‌ی بادهای زمستان همان‌قدر مسلم بود که پراکنده شدن ثروت آن دیگری، به دست زمستان بدبختی» (بل، ۱۳۶۳: ۷۳).

در یک آبادی، در همین نزدیکی‌ها، زنی زندگی می‌کرد مثل همه‌ی زن‌های دیگر این سرزمین، یعنی فقیر و شوهردار مبتلابه زندگی پرمشقت زن‌های دهاتی (انه، ۱۳۶۸: ۱۵۳). به‌هر تقدیر اینجا شلوغ است، قطارهای قاطر و الاغ بارشده، اسبتان را به داخل جوی آب هل می‌دهند و اعتنایی به فریادهای خبردار شما نمی‌کنند. زن‌های خانه‌دار تنومند راه باریک را سد کرده‌اند و از زیر حفاظ چادرهایشان به‌سختی چانه می‌زنند، گروه‌های مردان گرسنه به دور کباب‌پزها جمع شده‌اند و بی‌تابانه انتظار ناشتا را می‌کشند (بل، ۱۳۶۳: ۲۱).

در زمستان ۱۲۸۸ق. قیمت نان به یک من پنج قران که پانزده شانزده برابر قیمت عادی آن رسید به‌طوری‌که مجبور شدند از روس‌ها استمداد کنند و شاید برای دفعه‌ی اول پای آرد رسی که چون از حاجی طرخان حمل می‌کردند به آرد حاجی طرخان معروف گردید به ایران باز شد. در زمستان این سال برف و باران بی‌حسابی آمد و همین بارندگی زیاد در پاره‌ای از جاها راه‌بندان کرد و بیشتر مایه‌ی تلف نفوس گردید. در بهار هم مرض حصبه و محرقه خیلی از مردم را اعم از بی‌چیز و منعم به دیار فنا فرستاد (مستوفی، ۱۳۶۰: ۱۱۰/۱).

«آهسته‌آهسته در اوایل تابستان وبا نزدیک‌تر می‌خزید. از جانب شرق دور شایعات مرگ می‌رسید. تلگراف‌ها خبر می‌دادند که وبا در سمرقند بیداد کرده است. از مرز ایران گذشته بود. قرنطینه‌ی سهل‌انگاران‌های بین تهران و ناحیه‌ی آلوده ایجاد شد و دسته‌های زائرنی که بی‌وقفه به‌سوی مشهد می‌رفتند از ورود به شهر مقدس منع شدند. پزشکان ایرانی که وظیفه‌شان این بود که دارو به بیماران برسانند دکان‌هایشان را بستند و از اولین کسانی بودند که به شهر مصیبت کردند، ارباب‌ها اگر در خدمتگزاران خود نشانه‌ای از بیماری دیدند، آن‌ها را به کوچه و بیابان فرستادند و رهایشان کردند تا در حسرت کمک به‌موقع جان

بسپارند. و با خیلی طول نکشید. باران مختصری از شماره‌ی تلفات روزانه چند صد نفر کاست، و پیش از پایان شش هفته مردم به کوی و برزن‌هایی که شتابزده ترک گفته بودند، بازگشتند. دو هفته بعد روستاهای اطراف نیز از بیماری پاک شد و زندگی عادی از سر گرفته شد، اثری جز تهی بودن از مردم در بازارهای کوچک به چشم نمی‌خورد، که در بعضی موارد تا یک‌سوم جمعیتشان از میان‌رفته و به همان تعداد بر قبرهای تازه‌ی گورستان‌ها افزوده شده بود» (بل، ۱۳۶۳: ۴۸-۵۴).

چنین وضعیتی نیز در سال‌های دیگر و مناطقی دیگر به وجود آمده بود که اوضاع مرگبار وحشتناک ناشی از این بیماری‌های مسری، شرایط قحطی و بلاهایی را که به همراه سوء‌تغذیه‌ی مزمن بودند، نشان می‌داد. زندگی در ایران در قرن نوزدهم می‌توانست بسیار بی‌ثبات باشد. از این‌رو در سال ۱۸۴۰م لیارد نوشت شوشتر در یک‌زمان شهری آباد و ثروتمند بود، چنان‌چه از ساختمان‌هایش پیدا بود، ساختمان‌هایی که در بیشتر نقاط شهر دیده می‌شدند، گرچه تبدیل به خرابه‌هایی شده بودند. طاعون، و با و دولت ظالم این شهر را به فقر کشاند و آن را تبدیل به یک ولایت متروکه و خالی از سکنه کرد. طاعون خودش به‌تنهایی ایالت خوزستان را در سال ۱۸۳۱ و ۱۸۳۲م تبدیل به مخروبه‌ای متروکه و بدون سکنه نمود. گفته می‌شود این بیماری مهلک حدود ۲۰۰۰۰ تن از ساکنان آنجا را از بین برد. در دزفول نیز همین ماجرا رخ داد. جدال‌های بین اقوام مختلف در شهر نیز به طاعون، و با و حکومت‌های ظالم اضافه می‌شدند و به‌طور گسترده‌ای در پی آن کاهش جمعیت رخ می‌داد و در نتیجه بخش قابل‌توجهی از شهر تبدیل به ویرانه می‌شد (آوری و...، ۱۳۸۸: ۳۹۹-۴۰۰).

«این جوی در گوشه‌ای از خیابان سر از قناتی درمی‌آورد که آب آن مستقیماً از کوه می‌آید. وقتی آب از قنات خارج می‌شود فراوان و خنک است. نهری است زلال، اما هنگام عبور از شهر ماجراهای فراوانی برایش می‌آید. صبح اول وقت مهترها اسب‌ها را به آنجا می‌آورند و در کف نگه می‌دارند تا تیمار و نظافت کنند. ضمناً فرش‌های کهنه‌ی بسیار کثیف را که پر از گردوخاک و حشرات گوناگون هستند، به آنجا آورده در پهن می‌کنند و بعد با پاهای برهنه آن‌ها را لگد می‌کنند. آب جوی از این کثافت‌ها سیاه می‌شود. با این وصف کمی پایین‌تر اشخاص موقر و سنگین می‌آیند و روی زانو نشسته از همین آب وضو می‌گیرند و نظافت می‌کنند. گردن و بازوها و دهان و دندان خود را می‌شویند و آب دهانشان را مجدد داخل نهر می‌ریزند. کمی پایین‌تر عده‌ای دیگر عین این عمل را تقلید می‌کنند درحالی‌که در قسمت بالاتر شویندگان قالی هم چنان سرگرم کار خود هستند. ایرانی‌ها نه از کثافت باکی دارند و نه از بیماری‌ها. گویی نوشدارو خورده‌اند و هیچ سمی به وجودشان کارگر نیست. بی‌پروا از آبی می‌آشامند که برای اروپایی‌ها مهلک و کشنده است. مثلی دارند که می‌گوید آب جاری همیشه پاک است. در بعضی از ساعات روز آب نهر می‌آید زیرا آب قنات را به محله‌ای دیگر هدایت کرده‌اند. در نتیجه وقتی بستر نهر خشک شد از آن بوی تعفن و گندیدگی برمی‌خیزد» (انه، ۱۳۶۸: ۳۲-۳۴).

«خود تهران، از بازارهایش که بگذریم، هیچ جاذبه‌ای ندارد. شهری است زنده، پر از کوچه‌های بد و انباشته از زباله و سگ‌های ولگرد. درشکه‌های بدریخت که اسب‌های بدبختی به آن‌ها بسته‌شده، چند ساختمان با ادعای زیادی، و خانه‌های فلک‌زده‌ای که به نظر می‌رسد هر لحظه‌ای فرومی‌ریزند» (سکوئل وست، ۱۳۷۵: ۹۲).

«می گویند شهر تبریز هم در بادی نظر همان وضعیت شهرهای اصفهان و شیراز را داراست و من خیلی متأسفم، چه می خواستم لااقل از یک شهر ایران تمجید کرده باشم. معابر این شهر عبارت از کوچه‌های تنگ پیچ در پیچ است که جز دیوار چیزی در آن دیده نمی شود و بی نهایت کثیف است. ... این بازارها با پیچ و خم زیادی تمام شهر را فراگرفته و دائم از متعاملین و اشخاص بیکار مملو است» (دوکوتزبونه، ۱۳۶۵: ۱۸۶-۱۸۵).

در ارتباط با یکی از جانشینان محمدعلی میرزا، محب علی خان ماکویی شجاع الدوله (بیگلریگی کرمانشاه ۴-۱۸۴۱م) بازهم یکی از سیاحان در باب این حالت چنین نوشت که:

«در زمانی که من در کرمانشاه بودم، سال ۱۸۴۶م، شاهد اسفبارترین مناظری بودم که تا آن زمان ندیده بودم، این ایالت به طرز وحشتناکی توسط دیوی به صورت انسان مورد ظلم قرار داشت، یعنی محب علی خان که دولت خود را از حاجی میرزا آغاسی خریده بود. او بی رحمانه هر چه می خواست از مردم می گرفت و گله‌هایشان را به زمین‌های خود در نزدیک آزارات هدایت می کرد. مردم علف‌های مزارع را برای خوردن جمع می کردند و بچه‌ها برهنه و آواره بودند و شکم‌هایشان باد کرده و متورم شده بود. روزی از یک خیابان که عبور می کردم مردمی را که نفس‌های آخر خود را از شدت گرسنگی می کشیدند، دیدم که در دو طرف خیابان دراز کشیده بودند. هرگز آن خانواده‌ای را که پدر، مادر و بچه‌هایشان روی هم خوابیده بودند و قدرت نداشتند از لاغری و ضعف تکان بخورند، فراموش نخواهم کرد» (آوری و...، ۱۳۸۸: ۳۹۶).

«هنگام مسافرت در ایران چه کاروانسراها و پل‌ها و مدرسه‌ها و مسجدها و پستخانه‌ها و راه‌های ویران و بایر مشاهده نمودم، واقعاً

جاهایی که محتاج به تعمیر و مرمت نبود از شماره‌ی انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد. مدرسه‌هایی که جایگاه دانشجویان بوده، کاخ‌های زیبا و مجلل پادشاهان پیشین به تل‌های خاکروبه مبدل گشته است. غالب این قصرها متعلق به پادشاهان و بزرگان همین سلسله‌ی قاجار است که در نتیجه‌ی سوء اداره به این حال زار افتاده و بدتر هم می‌شود. اگر راه شوسه یا کاروانسرای آباد یا پل سالمی در ایران ببینید متعلق به دولت نیست، بلکه شخص متمولی برای نیک‌نامی یا جلب دعای زوار و رضای حق تعالی آن را انجام داده است. دولت و مأمورین دولت جز خرابی و غارتگری وظیفه‌ی دیگری به‌جا نمی‌آورند» (کرزن، ۱۳۴۷: ۱۰۱).

«زنان ایرانی بسیار نادان‌اند. به حکم عرف و عادت چیزی حتی خواندن و نوشتن و دوخت و دوز بدانان نمی‌آموزند. این حکم کلی استثنای بسیار نادری دارد. نمی‌دانم درباره‌ی کار و سرگرمی زنان ایرانی از کودکی تا به هنگامی که مادر می‌شوند چه بنویسم. زیرا آن‌ها به کاری جز آرایش خود نمی‌پردازند. این آرایش گرچه ساده‌تر از آرایش زنان اروپایی است با این حال مدت زیادی از وقت آن‌ها را می‌گیرد. پس از آرایش بر روی قالی‌های گران‌بهایی دم پنجره‌ای که پایین آن حوض آبی قرار دارد می‌نشینند. در اینجا به کشیدن قلیان و نوشیدن قهوه و یا پذیرایی از واردین می‌گذرانند تا هوا خنک‌تر شود» (دروویل، ۱۳۳۷: ۶۷).

آن‌چنان‌که در گزارش‌های بالا اشاره شد، وضعیت بهداشت و امکانات اولیه‌ی رفاهی در اجتماع عصر قاجار اسف‌بار بود. توده‌های مردم به‌سختی قادر به امرارمعاش بودند، نیازهای ابتدایی آنان تأمین نمی‌شد و جز همین گزارش‌های اروپاییان، اثری از آن‌ها در منابع یافت نمی‌شود.

تعلیم و تربیت و فرهنگ عصر قاجار

یک اجتماع توسعه یافته، برآیند یک تعلیم و تربیت بسیار قوی و خرد محور است. حتی بزرگ‌ترین نوابغ نیز از تأثیر آموزش برکنار نیستند. با نگاهی اجمالی به مواد آموزشی مدارس این دوره متوجه می‌شویم که فلسفه هیچ جایگاهی ندارد. البته آگاهی از تاریخ ادبی یک کشور بسیار ضروری است، اما نه این‌که این آگاهی بتواند جای تفکر نقادانه را بگیرد. به نظر می‌رسد عدم توجه به انتخاب دروس نقادانه‌ای چون فلسفه برای آموزش دانش‌آموختگان سبب ضعف خردورزی در این عصر گردید. البته حوزه‌های علمی سنتی روند متفاوتی با آموزش جدید داشتند و از همان آغاز درس فلسفه جز دروس اصلی آن‌ها بوده است و حتی شارحین بزرگی در فلسفه‌ی صدرایی چون حاج ملا هادی سبزواری در عصر قاجار ظهور کردند.

فرهنگ عبارت است از مجموعه‌ای از آداب و رسوم و ارزش‌ها و اعتقادات حاکم بر یک جامعه و شخصیت انسان از فرهنگ بسیار اثرپذیر و به عبارتی، شخصیت فرد را می‌توان کوچک‌شده‌ی فرهنگ حاکم بر جامعه در فرد دانست. اگرچه در طول تاریخ عده‌ای از انسان‌ها برخلاف فرهنگ جامعه‌ی خود قیام کرده‌اند، آن‌ها نیز آثاری از همان فرهنگ را بر جامعه‌ی اندیشه‌ی خود داشته‌اند. آنچه مهم است این است که عقل در یک فرهنگ از چه درجه‌ای از اهمیت برخوردار است و یا آن فرهنگ بر کدام بعد عقل تأکید می‌کند، آیا به عقل معاد اهمیت می‌دهد یا به عقل معاش، یا به صورتی توأمان بدان‌ها توجه دارد. از این‌رو، همین اعتقادات و فرهنگ‌ها به دلیل نگرشی که بر انسان حاکم می‌کنند، تا حدود زیادی جهت سیر عقلانی را نیز ترسیم می‌کنند (ایمانی، ۱۳۷۸: ۲۲۸).

در فرهنگ‌هایی که برای فرد جایگاهی وجود ندارد و تاریخ استبداد، جوامع را یکسان‌سازی کرده است، افراد فرصت نگاه از بیرون به خود را پیدا نمی‌کنند.

هنگامی که فرد رشد نکند، فکر هم در حد جابه‌جایی عادات، نقش ایفا می‌کند. وقتی مخزن فکر نسبتاً تعطیل باشد، دلیلی برای نقد، ارزیابی و بازنگری و تجدیدنظر وجود نخواهد داشت. از یک‌سو، بهتر شدن، بهبود یافتن و گسترش، بامعنا و مفهوم قضا و قدر تصادم می‌کند و از سوی دیگر، یکسان‌سازی سیستم‌های استبدادی، مانع رشد فکر و خلاقیت‌های فردی می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۲۲۳). پولاک به زیبایی به نقد جریان آموزش در ایران پرداخته است:

«چون ایرانیان بر این اعتقادند که اولاً تمام نهادهای طبیعی را می‌توان به صورت نظری و ذهنی تبیین کرد، ثانیاً علم با عرب‌ها و یونانیان تمام شده است، از این‌رو دیگر بسیار کم به علوم دقیقه می‌پردازند. توقعات یک ایرانی از تربیت خوب محدود است به آشنایی سطحی با زبان عربی (عربیت)، ترسل و آثار شعرای ملی. هر کس علاوه بر این از قواعد آداب‌دانی و اصول نزاکت (ادب) مطلع باشد و اینجا و آنجا بتواند ارتجالاً و برحسب موقع شعری بخواند دیگر برای رسیدن به هر شغلی و مقامی صلاحیت دارد، هم می‌تواند سرتیب شود هم صدراعظم، حال هرگاه چنین کسی توفیق یارش بشود و ریاست قبیله‌ای را هم به عهده داشته باشد دیگر می‌تواند هرگاه اوضاع و احوال مساعد باشد به بالاتر از این‌ها هم طمع کند و حتی مدعی سلطنت بشود» (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۸۲).

در مواد درسی‌ای که اعتمادالسلطنه بیان می‌کند ردی از فلسفه نمی‌بینیم: «اکنون به بعضی از صنایع و فنون و رسوم و شئون که به توجهات خاطر همایون در این ملک محروس و عصر میمون انتشار یافته است و اشتها گرفته اشارت کنیم: افتتاح تعلیم و تعلم شعب فن شریف شیمی، انتشار علم فیزیک، انتشار علم دواسازی فرنگی، ترویج

علم گیاه‌شناسی، انتشار شیمی جدید، رواج و شیاع علم جغرافیا» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۴: ۱۲۷-۱۲۸).

در بررسی پولاک از کتابخانه‌های شخصی نیز رد پای از کتب فلسفی به چشم نمی‌خورد: «کتابخانه‌های خانگی معمولاً محدود است به یک جلد قرآن، چند دیوان از شعرای مشهور، یک کتاب لغت و یک اثر بزرگ در زمینه‌ی تاریخ. مجموعه‌های بزرگ و جامع کتاب بسیار نادر است، به‌غیر از کتابخانه‌ی چند امامزاده تا جایی که من می‌دانم فقط در قصر پادشاه کتابخانه‌ای هست. اما حتی در اینجا هم کتابخانه بیش از سیصد نسخه و چند کتاب چاپی اروپایی که در اتاقی کوچک در سه قفسه‌ی متوسط جا گرفته است چیزی ندارد» (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۹۴).

ایرانی‌ها از جغرافیا اطلاعاتی فوق‌العاده سطحی دارند، هنوز پایبند به تعالیم بطلمیوسی هستند و تصور می‌کنند زمین مسطح است و دریای محیط آن را در برگرفته است. از اروپا جز نام مللی را که با آن‌ها در تماس بوده‌اند یا نمایندگانی به دربار شاه گسیل داشته‌اند، نمی‌دانند (همان: ۱۹۰).

یک فیلسوف هرچقدر هم که خلاق و نابغه باشد، باز برآیند جامعه‌ی خویش است و از درون جامعه‌ی خویش برمی‌خیزد. هنگامی که فرهنگ حاکم بر یک جامعه عقل‌گریز و یا حتی عقل‌ستیز باشد، چگونه می‌توان انتظار داشت افکار ناب عقلی در لباس فلسفه پدیدار شود. از سوی دیگر وضعیت اقتصادی و غم‌نان و معاش نیز در تفکر و خردورزی بسیار اثرگذار است.

«میزان درآمد خانواده و نحوه‌ی مصرف آن نقش مؤثری در فراهم کردن عوامل مؤثر در رشد عقلانی به عهده دارد. کمی درآمد خانواده در صورتی که موجب شود که اعضای آن نتوانند به مقدار کافی از مواد غذایی موردنیاز بهره‌گیرند و دچار فقر غذایی شوند، می‌تواند مانعی در سر راه رشد عقلانی به حساب آید. جدا از مسائل تغذیه، خانواده

می‌تواند به دلیل داشتن امکانات اقتصادی، نسبت به تأمین جهات بهداشتی، درمان به‌موقع بیماری‌ها اقدام نماید و حفظ سلامت جسمانی و رعایت بهداشت آن، به‌عنوان عامل مثبت در انجام دادن فعالیت عقلانی به‌حساب می‌آید» (ایمانی، ۱۳۷۸: ۸۹-۹۰).

تا زمانی که نیازهای نخستین انسان برآورده نشود و از دغدغه‌های خوراک و پوشاک و بهداشت و سلامت رها نشود جایی برای آرامش فکری که خود ممیزه‌ای اساسی برای خلاقیت است، وجود نخواهد داشت.

با یک تورق ساده در منابع عصر قاجار درمی‌یابیم که برای مورخان، شرح وقایع دربار و جزئیات همه‌جانبه‌ی آن مهم بوده است و برای آگاهی از وضعیت اجتماع در این دوره باید به سفرنامه‌های اروپاییانی که به ایران آمده‌اند رجوع کرد. وسعت دید پادشاهان قاجار در حد رؤسای ایل بود و علایق فرهنگی آن‌ها از حد شعر و شاعری بالاتر نمی‌رفت.

«حتی پادشاهان توقع داشته‌اند که در سلک شاعران محسوب شوند. چند شعر از فتحعلی شاه، به شرطی که از خود او باشد این توقع را درست جلوه می‌دهد. شاه فعلی نیز گاه به شعر گفتن سرگرم می‌شود و لاقلاً نمی‌توان گفت که در قافیه‌های او نقصی هست. در دربار همیشه شاعر معززی هست که به تبعیت از سنن قدیمی لقبی دارد که با آن در دریای ادب مشهور است، شاعر فعلی خود را شمس الشعرا می‌نامد. وظیفه‌ی او این است که رخدادهای فرخ و اعیاد دربار را بستاید» (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۸۹-۱۹۰).

هنگامی که اهل خرد در نظام سیاسی یک کشور جایگاه پیدا کنند، به تدریج اهالی تفکر مناصب مهم را در دست خواهند گرفت و این امر نه تنها بینش سیاسی و فکری اهالی قدرت را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه نوع نگاه اجتماع را راهبری خواهد کرد.

نتیجه گیری

یکی از ارکان مهم تاریخ، عنصر اجتماع و زیرشاخه‌های آن است. بررسی فرازوفروید اجتماع و آسیب‌شناسی آن می‌تواند به بهبود وضعیت فکری و فرهنگی امروز کمک شایانی کند.

فلسفه ورزی، از نمودهای بارز غلیان فکری یک جامعه محسوب می‌شود و وجود فلاسفه نشان‌گر حیات فکری یک جامعه است. یک امر بسیار بدیهی وجود دارد و آن این است که تمامی نوابغ فکری و فرهنگی یک جامعه، از درون ساختار اجتماعی آن جامعه برمی‌خیزند. با این حال، مستعدترین افراد در تمامی زمینه‌های علمی، تا زمانی که پایه‌های اساسی نیازهایشان تأمین نشود، قادر به بیان دیدگاه‌ها و تألیف کتاب‌هایشان نخواهند بود. این نیازها از خوراک و پوشاک و مسکن آغاز می‌شوند، تا به خردورزی و درنهایت فلسفه ورزی می‌رسند.

بررسی وضعیت اجتماع در دوره‌ی قاجار، نشان می‌دهد که این اجتماع، از تمامی ابعاد، به شدت بیمار و رنجور بود. مردم در بسیاری از موارد قادر به تأمین مایحتاج خود نبودند و بسیاری از عوامل، امنیت غذایی آن‌ها را به خطر می‌انداخت.

بهداشت، در پایین‌ترین مرتبه‌ی خود قرار داشت و بیماری‌ها در مدتی کوتاه جان بسیاری را به خطر می‌انداخت و تلفات بی‌شماری بر جای می‌گذاشت. در مواد آموزشی مدارس این عصر، اثری از علوم عقلی و فلسفی نمی‌توان مشاهده نمود.

جدا از همگی این موارد، ماهیت استبدادی حکومت در دوره‌ی قاجار نیز خود می‌توانست دلیلی دیگر برای عدم وجود نقد و افکار نوآورانه در ابعاد گوناگون در این دوره باشد، چنان‌که اندکی افراد که در عرصه‌ی سیاسی و فکری پاره‌ای نوآوری‌ها ارائه می‌کردند، به سرنوشتی نامعلوم دچار می‌شدند، چون امیرکبیر و اسدآبادی.

در پایان باید گفت که بهبود وضعیت اجتماعی و تأمین نیازهای اساسی افراد یک جامعه، امری ضروری برای دستیابی به پله‌های بالاتر نیازهای انسانی به‌ویژه تفکر است.

منابع و مأخذ

- آنه، کلود (۱۳۶۸). *اوراق ایرانی خاطرات سفر کلود آنه در آغاز مشروطیت*، مترجم ایرج پروشانی، تهران: معین.
- آوری، پیتر و هامبلی. گاوین (۱۳۸۸). *تاریخ ایران کمبریج (جلد هفتم)*. قسمت دوم، قاجاریه. مترجم تیمور قادری، تهران: مهتاب.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۷۴). *چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدینشاه، المآثر و الآثار*، جلد اول، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- ایمانی، محسن (۱۳۸۷). *تربیت عقلانی*، تهران: امیرکبیر.
- باقری، علی (۱۳۷۱). *جامعه و حکومت در ایران، کتاب اول دوران قاجار*، تهران: مرکز نشر بین الملل.
- بل، گرتروود (۱۳۶۳). *تصویرهایی از ایران*، مترجم بزرگمهر ریاحی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- بلوشر، ویسپرت (۱۳۶۳). *سفرنامه‌ی بلوشر*، مترجم کیکاووس جهاننداری، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱). *سفرنامه‌ی پولاک، ایران و ایرانیان*، مترجم کیکاووس جهاننداری، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- دروویل، گاسپار (بی تا). *سفرنامه‌ی دروویل*، مترجم جواد محیی، تهران: گوتنبرگ.
- دوکوئزبوئه، موريس (۱۳۶۵). *مسافرت به ایران دوران فتحعلی شاه قاجار*، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.

— راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد نهم، فرقه‌های مذهبی در ایران، تهران: روزبهان.

— رحمانیان، داریوش و حاتمی، زهرا (۱۳۹۱)، «سحر و جادو، طلسم و تعویذ و دنیای زنان در عصر قاجار»، *جستارهای تاریخی*: صص ۲۷-۴۴.

— سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰). *عقلانیت و توسعه یافتگی ایران*، تهران: فرزانه و روز.

— عضدانلو، حمید (۱۳۹۱). *سیاست - قدرت - عقلانیت (منتخب گفتارها و نوشتارها)*، تهران: علم.

— کرزن، جرج (۱۳۴۷). *ایران و مسأله‌ی ایران*، مترجم علی جواهر کلام، تهران: ابن‌سینا.

— کرمانی، میرزا آقا خان (۱۳۷۹). *سه مکتوب*، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، آلمان: نیما و رلاگ.

— مستوفی، عبدالله (۱۳۶۰). *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه*، جلد اول. تهران: کتابفروشی زوار.

— معیرالممالک، دوستعلی (بی‌تا). *یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه*، تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی.

— وست، ویتاسکوویل (۱۳۷۵). *مسافر تهران*، مترجم مهران توکلی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه.

— هدایت، مخبرالسلطنه (۱۳۶۱). *خاطرات و خطرات*، توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره‌ی زندگی من، تهران: کتابفروشی زوار.